

دو واژه نویافته فارسی میانه از نامه‌های منوچهر

عسکر بهرامی (بنیاد دائرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام))

چکیده: منوچهر، پسر جوان جم، موبدان موبد پارس و کرمان در سده سوم هجری، در پاسخ به بدعت برادرش زادسپرم، موبدان موبد سیرجان، در باب آیین تطهیر برش نوم، سه نامه به فارسی میانه به مردم سیرجان و زادسپرم و بهدینان ایران نوشت که مجموعه آنها موسوم به *نامه‌های منوچهر* است. منوچهر که خود صریحاً اذعان می‌کند در نویسندگی مهارت ندارد، علاوه بر عدول از قواعد صرفی و نحوی فارسی میانه، و نیز واژه‌سازی بی‌قاعده، واژه‌ها و اصطلاحات دینی و فقهی متعددی را در این نامه‌ها به کار برده که فهم متن را دشوارتر ساخته‌اند. باین‌همه، شناسایی این واژه‌ها به غنای گنجینه واژگان فارسی میانه می‌افزاید. در این نوشتار دو واژه نشان‌شناسی و مسلمان با تکیه بر شواهد آنها از *نامه‌های منوچهر* بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: فارسی میانه زردشتی، *نامه‌های منوچهر*، نشان‌شناسی، مسلمان

مقدمه

منوچهر، پسر جوان جم، موبدان موبد پارس و کرمان در سده سوم هجری، در پاسخ به بدعت برادرش زادسپرم، موبدان موبد سیرجان، در باب آیین تطهیر برشونوم، سه نامه به مردم سیرجان و زادسپرم و بهدینان ایران نوشت. منوچهر در این نامه‌ها که به فارسی میانه‌اند، به اقتضای موضوع، واژه‌ها و اصطلاحات دینی و فقهی متعددی را به کار برده است و علاوه بر آن، از آنجا که در نویسندگی مهارت نداشته، منظور خود را با جملات و عبارات‌های طولانی و غالباً بدون توجه به قواعد دستوری فارسی میانه نوشته و واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات بسیاری را نیز برساخته است. این واژه‌ها و ترکیبات در متن‌های دیگر به کار نرفته‌اند و هرچند از یک سو فهم این متن را دشوار می‌سازند، از سوی دیگر بر گنجینه واژگان فارسی میانه می‌افزایند. در این نوشتار دو واژه نویافته در متن نامه‌های منوچهر بررسی شده‌اند.

واژه نخست: نشان‌شناسی

واژه فارسی نشان را که در فارسی میانه به صورت $nīšān$ $nīšān$ مکزی ۱۹۷۱: ۶۰؛ $nīšān$ نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۴۲/۲ آمده است، از ریشه ایرانی باستان $(?) \text{īāš}$ (سنسکریت: $iiāi \text{ } \text{ṣ}$) به معنای «نشان دادن، آشکار کردن (?)» دانسته‌اند که به همراه پیشوند $nī-$ به صورت فعل (به معنای «نگاه کردن به، خیره شدن به؛ نشان دادن») و اسم (به معنای «نشان/ نشانه»، «علامت»، «پرچم»)، در فارسی میانه زردشتی و نیز پارتی به کار رفته است (نک: چونگ ۲۰۰۷: ۲۱۴؛ دورکین مایسترارنست ۲۰۰۴: ۲۵۴)^۱. صورت اسمی این واژه کاربرد گسترده‌ای ندارد و اغلب، به جای آن، $dā \text{ } šāu$ استفاده شده است.^۲ مشتق دیگر این واژه اسم $nī/išānāu$ «نشان» است، که بسامد آن نیز در متن‌های فارسی میانه چندان بالا نیست و تقریباً در تمام موارد هم به معنای «نشان و علامت (ظاهری)» و به معنای عام آن است؛ از جمله

(۱) منصوری (۱۳۸۴: ۲۷۳) ذیل $nīšān$ - $nīšāštān$ «نشاندن، قرار دادن؛ پی افکندن؛ کاستن؛ اردو زدن» این فعل را، با واژه فارسی میانه زردشتی $nīšān$ «نشان، علامت» مقایسه کرده است؛ در حالی که فعل یادشده از ریشه $hāq$ است.

(۲) در دیکر هفتم (فصل ۳، بند ۷) دو واژه در کنار هم و به صورت مترادف به کار رفته‌اند $ānāu \text{ } \text{ī} \text{ } \text{ānāu} \text{ } \text{dā} \text{ } \text{šāu} \text{ } \text{ī} \text{ } \text{ānāu}$ $ārdū \text{ } \text{š} \text{ } \text{nīšān}$ و $ānāu$ که در

یک ترجمه به ترتیب به «نشان» و «علامت» (آموزگار و تفضلی ۱۳۷۲: ۷۵) و در ترجمه دیگر هر دو به «نشان» برگردانده شده است (راشمحل ۱۳۸۹: ۴۰ و ۲۰).

در *زند بهمن‌یسن* (فصل ۶، بند ۳؛ نک: راشد محصل ۱۳۷۰: ۱۱؛ چرتی ۱۹۹۵: ۱۴۱).^۱ در *دستان* دینی نیز این واژه چندبار به کار رفته است؛ مثلاً به همراه *nīmāūišn* «نشانه و نمایش» که باز در همان معنای عام آن است (نک: جعفری دهقی ۱۹۹۱: ۱۵۴). اما نویسنده *دستان*، در نامه‌هایش، موسوم به *نامه‌های منوچهر* این واژه را در معنا و زمینه‌ای کاملاً متفاوت به کار برده که — تا آنجا که نگارنده دیده — در متن‌های پهلوی کاربرد نداشته است و در فارسی قدیم نیز این کاربرد فراموش شده است.

در *نامه‌های منوچهر* (نامه دوم، فصل ۱، بند ۳) واژه *nīšānāu* یک بار به تنهایی در معنای «نشانه متنی» آمده و بلافاصله پس از آن، ترکیب *nīšān-šnāsīh* «نشان‌شناسی»، در همین معنای امروزی، به کار رفته است. گفتنی است که اصطلاح *نشان‌شناسی* در متن‌های فارسی پیشینه ندارد؛ از این رو، در فرهنگ‌های فارسی نیامده و تنها در عصر حاضر، در ترجمه اصطلاح لاتینی *šēmīōlōūi* رایج شده است. این در حالی است که *نامه‌های منوچهر* نشان می‌دهد که کاربرد این اصطلاح، دست‌کم، به ۸۸۱ میلادی (سده سوم هجری)، زمان تألیف این اثر، می‌رسد. قرائت این بند به همراه ترجمه پیشنهادی نگارنده چنین است:

NMII.1.3. ān-ī ī-tān nīnīštān īrāmūd ī ād nīšānāu ōs ōn nīhūrtaū ī-rn s ī īhīšn ās -īš
nē, čīūōn ōdōān māūān nāmāū ī āūdāū, ūd ā nūn īrā -āūāhīh rōšntār īrāmāūīd
nīnīštān; čē-rn ā-ī ārdā īšnīūīh ī ānār s āš-dārīh rāū, nē ō nīšān-šnāsīh dīl nē īrāhī t
(دوبار ۱۹۱۲: ۵۴).

آن نیز که شما نوشته فرمودید، به نشانه [و] چنان نهفته [است] که مرا [ممکن] نیست بازشناختنش، بدان‌گونه که به تفصیل میان نامه پیدا [ست]. و از این پس، برای آگاهی، بفرمایید روشن‌تر نویسد؛ چه من، به سبب (گرفتار بودن به) موضوعات بسیار، به این نشان‌شناسی دل نفره‌یخته‌ام.

واژه دوم: مسلمان

با توجه به اینکه تقریباً همه متن‌های فارسی میانه زردشتی یا پهلوی در دوره اسلامی، و عمدتاً در سده سوم هجری، نوشته یا بازنویسی شده‌اند و میان زردشتیان با جامعه غالب

(۱) این واژه در ترجمه *وزیدگی‌های زادسپرم* نیز یکبار به کار رفته، اما همچنان که مصحح/ مترجم آورده، تصحیح شده است (نک: راشد محصل

مسلمان برخوردارهایی وجود داشته است، بنابراین بسیار دور می‌نماید که در این متن‌ها واژه‌های اسلام یا مسلمان نیامده باشد.^۱ اما در *نامه‌های منوچهر* (نامه دوم، فصل ۱، بند ۱۳) واژه‌ای هست که بی‌تردید مسلمانان خوانده می‌شود. در این متن چنین آمده است:

ṆM̄II.1.13. šāhōm ī ū āšmā ānār ēn īr ānḍār ś ēš ōś ōn ś ēšhēd, čīūōn ārdū št ī
 Ādūr Rārrōnāu ī ā-š nāšā ūihā ś in(n)ārḍ, ū-š Ādūr Rārrōnāu ś ād ī āšihīd, ūš nē ō
 nīnīšt ī ū Musalmānān² ī ā-šān āšnūd, ēū-šān nēī Ī āššānḍīd ūd Rā īūān³ Ī āššo nīnīšt ī ū
 āūār-tān ānāūr dūr-ī nīhād hēd, ēū-šān ś ēh-ī Ī āššānḍīd hēd (همان: ۵۷).

چنینم می‌نماید که شما در باب این کار، چنان به خویشبیش [گستاخ؟] اید، همچون زردشت، پسر آذرفرنبغ، آنگاه که در باب نسا [قانون] آراست و خود آذرفرنبغ تحقیر شد و به او نوشت که «مسلمانان چون آن را شنودند، نیک پسندیدند و اهل ری پاسخ نوشتند که هر گاه شما نیز [این حکم را] بسی پیش‌تر می‌نهادید، پس ایشان نیز نیک می‌پسندیدند.

با این‌همه، این تنها موردِ کاربردِ این واژه نیست. در متن فارسی میانه *زند بهمن‌یسن* (فصل ۶، بند ۳) نیز کلمه‌ای آمده است که مصححان این متن آن را به گونه‌ای دیگر خوانده‌اند. محمدتقی راشد‌محصل که این متن را تصحیح، آوانویسی و به فارسی ترجمه کرده، بند مورد نظر را چنین بازسازی کرده و خوانده است (راشد‌محصل ۱۳۷۰: ۶۴):

3. ... Ī āš ā nīšānāu ī süā, Ī ādī šāūih ā ās ēšān ēšm-tōhmāūān
 salmān dehān ḍrūj ī šēdāš īh ūd ī ālšūāūih [rāšēd].

ترجمه راشد‌محصل از این بند چنین است:

«... پس از نشانه‌های سیاه، پادشاهی از این خشم‌تخمگان [به] دروج شیدسپی و کلیسایی [در] شهرهای سلم رسد» (همان: ۱۱).

(۱) از واژه‌های مرتبط با این موضوع یکی واژه مسجد (mā ūit) و دیگری تازی (tā ū) است که به‌ویژه دومی بارها در متن‌های پهلوی آمده (نک: مکنزی ۱۹۷۱: ذیل واژه‌ها). اما تازی اغلب همراه با ترک و رومی و در اطلاق به «قوم»، و معمولاً در باب رویدادهای پیش از اسلام است؛ مثلاً در دوره کیانیان: «[فره] آمد به سوی پادخسرو ارفشوه تازی تازیگان‌شاه» (راشد‌محصل ۱۳۸۹: ۲۰۳).
 (۲) واژه در متن به صورت **𐭥𐭩𐭥𐭩** آمده است، یعنی با اندکی فاصله در میانه کلمه، که البته، با توجه به موضوع و سیاق کلام، آن را جز این نمی‌توان خواند.
 (۳) این واژه نیز، تا آنجا که دیده‌ام، در متن‌های دیگر نیامده است.

کارلو چرتی نیز، که تصحیح دیگری از متن منتشر کرده، این بند را تقریباً به همان‌گونه تصحیح کرده و خوانده است، جز اینکه واژه مورد نظر را که در حرف‌نوشت šl'm'ṇ آورده، به صورت šārmān خوانده، و البته باز همان سرزمین‌های سلم ترجمه کرده است (چرتی ۱۹۹۵: ۱۴۱). گفتنی است در چاپ انکلساریا از این متن (انکلساریا ۱۹۵۷: ۴۵)، این واژه به صورت šārmān آمده که همچنان‌که دیده می‌شود، روی حرف دوم خط کوتاهی آمده و نشانه اینکه آن را «ل» باید خواند، نه «ر»، یعنی اینکه انکلساریا واژه را šālmān خوانده است. در متن پازند نیز که او (همان‌جا) ذیل متن پهلوی نقل کرده، این واژه به صورت šālmān آمده است.

چرتی در یادداشت‌ها (چرتی ۱۹۹۵: ۱۹۸)، در توضیح عبارت šārmān dēhān می‌نویسد: «از اوستایی šārmān dāhūuṇam (یشت ۱۳، بندهای ۱۴۳ و ۱۴۵).^۱ من همچنین، بر اساس کلمه یونانی šārmēs ، این آوانوشت را ترجیح می‌دهم». او که در باب معنا و ارتباط این واژه یونانی با سرم/سلم توضیحی نمی‌دهد، می‌افزاید:

«در اساطیر [ایرانی] سلم نخستین پسر فریدون، و کسی است که ناحیه غربی جهان را، که منطبق با امپراتوری بیزانس بعدی است، به میراث می‌برد. در بندهش (۳۷.۱۴) این عبارت را می‌یابیم: šārm dēh (همان‌جا).^۲


گفتنی است واژه سلم، علاوه بر بندهش (نک: بهار ۱۳۶۹: ۱۳۹، ۱۵۰؛ نیز: پاکزاد ۲۰۰۵: ۱۹۱)، در چند متن فارسی میانه دیگر هم آمده است که در همه موارد، همراه با تور (در داستان مشهور فریدون و پسران) است و هیچگاه تنها به کار نرفته است (تفضلی ۱۳۶۴: ۴۴؛ جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۲۵، ۱۰۳). از سوی دیگر، حالت اضافی که راشد‌محصل و چرتی برای سلم در نظر گرفته‌اند — تا آنجا که نگارنده این سطور دیده — تنها برای اضافه بُنوت دیده

(۱) بر اساس اوستای گلدنر، در بند ۱۴۳ دو بار آمده است ولی در بند ۱۴۵ دیده نمی‌شود.

(۲) چرتی (ص ۱۹۸) می‌افزاید: «در عبارتی دیگر از بندهش (11ā.6)، سرچشمه رود دجله در این ناحیه است و واژه را با تصحیحاتی dēlāmān می‌توان خواند». او، در ادامه، به این موضوع می‌پردازد که «قوم زازا که خاستگاه اصلی‌شان دیلم است و (احتمالاً از اواخر دوره ساسانیان) در ناحیه‌ای نزدیک سرچشمه دجله زندگی می‌کنند، امروزه هم زبان‌شان دیمیلی خوانده می‌شود». چرتی توضیح نمی‌دهد که این موضوع چه ربطی به سلم دارد و ارتباط سلم و دیلم/دیلمان چیست؛ اما ظاهراً مورد نظر وی دیدگاهی است که بر اساس آن «دیمیلی» صورتی

از «دیلمی» تواند بود (نک: وهمن و آساطوریان ۱۹۹۰: ۲۶۷).

شده نه برای انتساب به مکان، و در همان عبارت بندهش هم *šālm dēh* آمده و نه *šālmān dēh*. از این گذشته، ارتباط ترکیب اوستایی *šāirīnaṃ dāhūuṇaṃ* هم با سلم و سرزمین او چندان روشن نیست (نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ستون ۱۵۶۶؛ پورداود ۱۳۵۶: ۲/۵۵).

جز این، به عبارت *nīšānāu ī šüā* «نشانه سیاه» باید اشاره کرد. همچنان‌که چرتی (ص ۱۹۸-۱۹۹) هم اشاره کرده، این عبارت اشاره به پرچم عباسیان است و عبارت‌های «سرخ کلاه» و «سرخ سلاح» و «سرخ درفش» هم اشاره‌هایی به خرم‌دینان‌اند. با توجه به این دو نشانه، واژه مورد بحث را مسلمان باید خواند. گفتنی است، همچنان‌که انکلساریا (همان‌جا) در پانویست آورده، این واژه در نسخه 20 I به صورت  ضبط شده که *mūšālmān* یا *mūšīlmān* خوانده می‌شود؛ اولی اسم مفرد مسلمان، و دومی صورت جمع مُسَلِم. بنابراین متن را چنین می‌توان تصحیح کرد و خواند:

... Ī āš ā nīšānāu ī šüā, Ī ādī šāuīh ā ās ēšān ēšm-ṭōhmāūān [ī] mūšālmān/
mūšīlmān dēhān [ō] dṛūj ī +šēdāš Ī + Ī ālšūāūū' [rašēd].

پس از نشانه سیاه، پادشاهی از آن خشم‌تخمگان سرزمین‌های مسلمان/ مسلمان، به
دروج شیدسپ کیسایی رسد.

مشابه این دوگانگی نگارش واژه مسلمان را در دینکرد پنجم (فصل ۲۲، بند ۷) نیز می‌توان دید. در اینجا عبارتی آمده است که مصححان و مترجمان آن را این‌گونه خوانده و ترجمه کرده‌اند:

... Ī ādīrāu mūrñjēnīdārān ūd āndīūān ūd jūd-slm'n'n(?) ūd ānārū hār ī ē hāndā īšn-
ī āmāu āraš ēšēd.

... در برابر تباه‌کنندگان، زندیقان، مسلمانان (؟) و دیگر کسانی که میل به جدل دارند
(آموزگار و تفضلی ۱۳۷۲: ۷۴ و ۷۵).

آنان در تعلیقات چنین اشاره کرده‌اند: «عبارت *ūs dṭ' šl'm'n'n* (نسخه I: *ūs dṭ' MN*) را که ما با تردید ترجمه کردیم می‌توان *jūd ā mūšīlmānān* خواند و ترجمه کرد: «به‌جز مسلمانان». دومناش (۱۹۵۸: ۱۹) عقیده دارد که در کتاب‌های پهلوی،

(۱) تصحیح سه کلمه از انکلساریا.

(۲) متن: *jūd ā mūšīlmān* که اشتباه چاپی باید باشد.

مسلمانان هیچ‌وقت با این لقب ذکر نمی‌شوند؛ اما می‌توان این مورد را استثنا دانست»
(آموزگار و تفضلی ۱۳۷۲: ۱۳۴).

با این حال دو نمونه دیگر ذکر شده از نامه‌های منوچهر و زند بهمن‌یسن نشان می‌دهند که این مورد استثنا نیست و بدین ترتیب، دست‌کم دو بار دیگر هم در متن‌ها آمده است.

منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۷۲، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران.
 بهار، مهرداد، ۱۳۶۹، *بندهش*، تهران.
 پورداود، ابراهیم، ۱۳۵۶، *یشتها*، ج ۲، تهران.
 تفضلی، احمد، ۱۳۶۴، *مینوی خرد*، تهران.
 راشد محصل، محمد تقی، ۱۳۷۰، *زند بهمن‌یسن*، تهران.
 _____، ۱۳۸۵، *وزیدگی‌های زادسپرم*، تهران.
 _____، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم*، تهران.
 منصوری، یدالله، ۱۳۸۴، *بررسی ریشه‌شناسی فعل‌های زبان پهلوی*، تهران.
- Anklesaria, N. T. (éd.), 1957, *Zand-ī Vohūman Yasn, Nōmñāü*.
- Bartholomae, h., 1961, *Altiranisches Wörterbuch, Nêrjīn*.
- Cereti, . Ū., (éd.), 1995, *The Zand ī Wahman Yasn: A Zoroastrian Apocalypse, Rōmā*.
- Cheung, M 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb, Lēīdēn*.
- Dhabhar, N. N. (éd.), 1912, *The Epistles of Mānūschīhar, Nōmñāü*.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian, Tūrñhōūt*.
- Geldner, I. R. (éd.), 1886-1896, *Avesta: The Sacred Books of the Parsis, Štūtūār*.
- Jaafari-Dehaghi, M. (éd.), 1998, *Dādestān ī Dēnīg, Ī ārt ī, Lārīs*.
- Jamasp-Asana, MD. M. (éd.), 1897, *Pahlavi Texts, nōl. I, Nōmñāü*.
- MacKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary, Lōñdōn*.
- de Menasc, ML. 1958, *Une encyclopédie mazdéenne, le Dēnkart, Lārīs*.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi: Lārī II: Ūlōššārū, Š īēšnādēn*.
- Pakzad, R., (éd.), 2005, *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie, Nđ. 1, Ī rītīs hē Ēdītīōn, Tēhrān*.
- Vahman, R. ānđ Asatrian, Ū., 1990, “Ūlēānīnūs īrōrīn ā ā Nō āñūlārū,” *Iranica Varia: Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater (Acta Iranica 30)*, éd. D. Amin ānđ M. kasheff, Lēīdēn, Ī Ī. 267-275.

